

هاروت و ماروت در قرآن

محمد بیرجندی

موضوع داستانهای قرآن، از جمله داستان هاروت و ماروت، از جنبه های گوناگونی حایز اهمیت است. تاریخ ادبیات انسانی در جوامع مختلف حکایت از آن دارد که داستان از دیرزمان در میان همه اقوام و ملل، رواج داشته و عامل ارتباط فرهنگی و اعتقادی نسلهای متمادی با یکدیگر بوده است. شاید بتوان ادعا کرد که در میان همه هنرهای بشر، هنر داستان پردازی و نقل قصه و بهره گیری از آن در جهت سرگرمی یا نقل مفاهیم و باورها و نیز نشر سنتها و فرهنگها، قدمت و گستردگی بیشتری داشته است. زیرا شعر و تصویرگری و مجسمه سازی و موسیقی و استفاده از الحان خوش، همواره نیاز به ابزار و استعداد ویژه ای داشته است که همواره افراد کم تری از آن برخوردار بوده اند. برخلاف نقل داستان و قصه ها که همگان به شکلی در طول زندگی از آن بهره می جویند. بلی! خیال پردازی

و داستان سرایی، در مرحله ابداع و ایجاد، کاری است تخصصی تر و نیازمند استعدادی ویژه، ولی در مرحله بعد، استفاده از آن عمومی تر و فراگیرتر است.

آنچه در کنار کاربرد گسترده قصه ها در فرهنگ بشری شایان تأمل می باشد، این است که با گذشت زمان و رشد اندیشه علمی و تجربی انسانی و دستیابی به جلوه های هنری عظیم تر، بازهم جایگاه قصه پردازی و داستان نویسی و داستان سرایی، همچنان تأثیر و جاذبه خود را حفظ کرده است، بلکه می توان گفت که ابزار و تکنیک های جدید علمی و هنری، به یاری قصه و رمانها آمده و نیرو و تأثیر فزون تری به آنها بخشیده است.

کار سینما و تصویر در عصر حاضر، با همه فراگیری و جذابیت و تأثیرگذاری، در اصل وام دار داستان نویسی و قصه پردازی است؛ زیرا آنچه نماها و منظره ها و حرکتهای ... را معنا می بخشد و جذابیت می دهد، روح داستانی و هاله مفهومی است که لحظه های تصویر را، زنجیره وار به هم دوخته و ذهن بیننده را به کنکاش و پی گیری حلقه های پسین و او می دارد.

هنر امروز بشر قابل سنجش با صدها و هزاران سال پیش نیست، زیرا هنر امروز در مقایسه با دیروز، یک معجزه بزرگ به شمار می آید. البته معجزه ای که انسان نمی توان با آن دم از پیامبری بزند یا خود را بی نیاز از پیامبران بداند، بلکه معجزه ای است که بشر را بیش از هر زمان دیگر به توانهای خدادادی و اسرار نهفته وجود خود و نظام طبیعت و شگفتیهای روان و اندیشه انسان واقف ساخته است و با این همه انسان هنوز شیفته داستان است و بیش از گذشته مبهوت و مقهور آن.

بنابراین، برای بشر امروز، وجود قصص و داستانها در قرآن، باید بیش از گذشته، توجیه پذیر و دارای فلسفه و حکمت شناخته شود. چه این که کتاب جاودان، از هنری جاویدان در کار هدایت و ارشاد و پیام رسانی بهره برده است!

روایت درست تاریخ، بهترین پاسخ به اساطیر

گذشته از این که قصص، در بسیاری از موارد، بیان هنرمندانه بایدها و نبایدها در تصویر خیال انگیز بیان هستها و بوده ها است، قصه های قرآن حرکتی است سازنده و بایسته در برابر افسانه بافی های اهل کتاب. چه این که یهود و نصارا در نتیجه فقر اطلاعاتی و کمبود معرفت دینی، به داستان پردازی درباره زندگی پیامبران پیشین پرداخته و از این طریق، باورها و پندارها و آرمانهای خود را به عنوان روایات تاریخی و نقلهای دینی، در ذهن توده ها رسوخ می دادند که متأسفانه آثار نفوذ این بافته ها، در بخشی از کتابهای تاریخی و حدیثی مسلمانان نیز ق ابل رؤیت است و امروز به عنوان اسرائیلیات شناخته می شود!

قرآن، برای زدودن این تلقینات و تبلیغات از ذهن توده ها، دو راه را در پیش روداشت:

۱. بیان نقدگونه و انتقادی تحریفی.

۲. اصلاح باورها از طریق بیان داستانهای صحیح و نقل درست تاریخ پیشینیان.

بدیهی است که شیوه دوم می توانست تأثیر و نفوذ بیشتری داشته باشد. زیرا اگر منحرفان، هنر و جاذبه را در خدمت باطل گرفته بودند، قرآن نیز هنر و جاذبه را در خدمت بیان حق و تحریف زدایی از تاریخ انبیا و واقعیتها به کار گرفت.

شیوه بدیع قرآن، در نقل قصص

نقل قصص در قرآن، از شیوه خاصی حکایت دارد که در داستانهای معمول بشری به ویژه قبل از قرآن و حتی صد ها سال پس از قرآن، همانند آن مشهود نیست. و آن عبارت است از گزیده گویی و بیان گوشه هایی از داستان و به اجمال نهادن آن بخش از داستان که ذهن شنونده و خواننده، خود می تواند فضای مناسب و بایسته ای برای آن تصویر کند و یا در اصل تصویر آن چندان مهم نیست. شاید در بخشی از تاریخ داستان سرایی، توجه به ریزترین نکته ها و مسایل جنبی یک واقعه یا تصویر خیالی، از اهمیت خاصی برخوردار بوده است، ولی اکنون به نظر می رسد که در برخی داستانهای به تصویر درآمده، هنر نویسنده و کارگردان در این است که بخشی از داستان را به نمایش گ دارد و بخشی را به ذهن پویای بیننده و شنونده واگذارد، تا خود متناسب با درک و موقعیت و الفبای فکری و پنداری خویش، فضای لازم را بیافریند.

در قرآن، هر از چند گاه به ریزترین نکته های داستانی توجه شده است، همانند آیاتی که به نقل قصه یوسف (ع) پرداخته و یا آیاتی که حرکت موسی را در کوه طور به تصویر کشیده است. اما در بیش تر آیات، بخشهای متعدد و ناپیوسته ای از یک داستان، چنان حکایت شده که هم به مقصود و افی است و هم فضای اندیشه را باز نهاده، تا مخاطب برای یافتن ارتباط، خود به تلاش پردازد.

داستان هاروت و ماروت

چنانکه گفته آمد، اهل کتاب به دلیل فقدان منابع معتبر و متقن و رهیافت تحریف در باورهای دینی و متون مقدس، آنچه از مطالب دینی و داستانهای انبیا به صورت مبهم در ذهن و خاطرشان باقی مانده بود، با یاری جستن از خیال پردازی و دخالت دادن باورهای قومی و اغراض و منافع ملی و بومی و نژادی در آن، به بازسازی داستانها همت می گماشتند و این چنین بود که بسیاری از

داستانهای دینی آنها درباره انبیا و تاریخ پیشینیان، آکنده از دروغ و باورهای شرک آلود و مغرضانه بود.

رویکرد قرآن به نقل تفصیلی یا اجمالی داستانها واز جمله داستان هاروت وماروت در کنار مواظ و پندها، می تواند نگاهی اصلاح گرانه نسبت به تاریخ دین و دینمداران داشته باشد، چنانکه تعبیر (وما کفر سلیمان)؛ یعنی سلیمان هرگز کفر نورزید، می تواند ردی بر داستانهای نادرستی باشد که به شکلی سلیمان را متهم می شمرده است. به هرحال خداوند درآیه ۱۰۲ سوره بقره با اشارتی اجمالی، داستان هاروت وماروت را این گونه بیان فرموده است:

(وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ و مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَٰكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ و مَا أَنزَلَ عَلَى الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ و مَارُوتَ و مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ و زَوْجِهِ و مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ و يُتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ و لَا يَنْفَعُهُمْ و لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مِنْهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ و لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ)

مردمان از افسونهایی که شیاطین در روزگار حاکمیت سلیمان می خواندند، پیروی کردند و البته سلیمان کفر نورزید، بلکه این شیاطین بودند که راه کفر می پیمودند و به مردم سحر می آموختند، و نیز آن افسون که در دو فرشته - هاروت وماروت - در بابل نازل شد، در حالی که آن دو به هیچ کس سحر نمی آموختند، مگر این که به وی یادآور می شدند که برای او آزمایش و مایه آزمونند و نباید او راه کفر را بپیماید (نباید از سحرآموزی سوء استفاده کند) اما مردمان از آن دو افسونهایی می آموختند که با آن مرد را از همسرش جدا می ساختند و البته نمی توانستند به کسی آسیب رسانند مگر به اذن الهی، مردمان چیزهایی فرا می گرفتند که برایشان زیان آور بود و منفعتی در پی نداشت و خود می دانستند که خریداران آن جادو را در آخرت بهره ای نیست. خود را به بد چیزی فروختند، اگر اهل فهم و دانش بودند!

تاریخ رویداد داستان

اگر سیاق آیات را ملاک پیوستگی و ارتباط زمانی آنها بدانیم، ممکن است نتیجه بگیریم که چون در آیه نامی از سلیمان به میان آمده است، پس موضوع هاروت وماروت هم مربوط به عصر او است. ولی منابع حدیثی این برداشت را نفی کرده و ارتباط آیات را بر محور هم زمانی ندانسته است. بلکه از برخی احادیث استفاده می شود که موضوع هاروت وماروت به عصر پس از نوح باز می گردد. چنانکه امام صادق(ع) فرموده است:

(بعد از نوح، ساحران وخیال پردازان فزونی یافتند، خداوند دو ملک را به سوی پیامبر آن عصر فرستاد تا راز ساحران را برملا سازند و شیوه ابطال سحر را به مردم بیاموزند.) ۱
در این صورت، این سؤال مطرح می شود که پس چرا نام سلیمان در این مجموعه آیات یاد شده است؟

در پاسخ باید گفت که تنها ارتباط موضوعی داستان هاروت و ماروت، با آنچه در روزگار حکومت سلیمان به وسیله شیاطین رخ داده، سبب شده است که نام سلیمان در آیه یاد شود. برخی مفسران با این اعتقاد که داستان هاروت و ماروت ربطی به عصر سلیمان نداشته است، زمان رخداد واقعه را، عصر ادريس پیامبر دانسته اند.

واژه هاروت و ماروت

بیش تر مفسران ولغت شناسان عرب، هاروت و ماروت را دو واژه غیرعربی دانسته اند که وارد واژگان عرب شده است و از این رو لفظی معرب یا دخیل شناخته می شوند. ۳ هر چند در میان لغویان، هستند کسانی که در اصل وجود هرگونه لفظ معرب را در واژگان زبان عرب و یا در قرآن، منکر شده اند، ولی با توجه به رهیافت نامها و اعلام غیرعرب در فرهنگ تازی و همچنین آیات قرآن، می توان کلام آنان را، سخن افراط گرانه و غیرقابل اثبات دانست. بسیاری از مستشرقان بر این باورند که لغت هاروت و ماروت ۴، همان واژه (هرودات) و (امردات) است که در اوستا موجود می باشد و همین دو واژه، بعدها در زبان پارسی به صورت (خرداد) و (مرداد) درآمد است.

برخی دیگر این دو واژه را (اریوخ) و (ماریوخ) دانسته اند. ۵

آنچه گذشت، دیدگاههای لغت شناسان است و اما مفسران در ریشه یابی این دو لغت، اظهار نظر خاصی نکرده اند و فقط آن دو را غیر عربی و نیز غیرمنصرف شمرده اند. ۶ بعضی لغویان، ریشه این دو کلمه را (هرت) و (مرت) دانسته و آن دو را عربی شمرده اند به معنای (شکستن)، ۷ ولی غیرمنصرف بودن این دو واژه، خود گواه روشنی بر نادرستی این نظریه است. چه این که غیرمنصرف بودن یک لفظ، دو سبب می طلبد و در اینجا یکی علمیت است و دیگری عجمی بودن. ۸

بعضی خواسته اند در کنار علمیت، عدول را دومین سبب به حساب آورند، ولی با توجه به معین بودن موارد عدول در کلمات عرب، اثبات عدول در این دو واژه آسان نیست. ۹

ماهیت و شخصیت هاروت و ماروت

در زمینه ماهیت و همچنین شخصیت هاروت و ماروت اختلاف نظر است چکیده دیدگاهها از قرار ذیل می باشد:

۱. برخی از مستشرقان گفته اند: آن دو در ابتدا ارواح طبیعت بوده اند و سپس به صورت فرشتگان درآمدند و آدمیان باستان به عنوان خدا، ایشان را ستایش می کرده اند. ۱۰
۲. نظر ابن عباس و حسن بصری: آن دو فرشته نبودند، بلکه دو پادشاه بودند که در سرزمین بابل فرمان می راندند و سحر را در میان مردم رایج می ساختند. بنابراین نظریه، لام در لفظ (ملکین) باید مکسور باشد! ۱۱
۳. دیدگاه قرطبی: آن دو نه فرشته بوده اند نه پادشاه، بلکه دو موجود شیطان صفت بوده اند.

توضیح قرطبی برای این تفسیر، بر این پایه استوار است که (ما) در (وما نزل علی الملکین) نافیه باشد و در آیه تقدیم و تأخیری صورت گرفته باشد و معنای آیه در نهایت چنین باشد: (وما کفر سلیمان و ما نزل علی الملکین ولكن الشیاطین - هاروت و ماروت - کفروا یعلمان الناس السحر) ۱۲

۴. ابومسلم اصفهانی که در شمار مفسران قرار دارد و فخر رازی در تفسیر خود و نیشابوری در غرائب القرآن از سخنان وی بسیار یاد کرده اند و بیش از همه در مفاتیح الغیب به وی اشاره شده است، درباره هاروت و ماروت معتقد است که آن دو، فرشته بودند ولی هرگز علم سحر بر آنان نازل نشده و ایشان به مردم سحر نیاموختند، زیرا (ما نزل) عطف بر (ملک سلیمان) است و در حقیقت آیه چنین می باشد: (واتبعوا ما تتلو الشیاطین علی ملک سلیمان و علی ما أنزل علی الملکین...)

یعنی؛ شیاطین در قلمرو فرمانروایی سلیمان و همچنین در زمینه آنچه بر فرشتگان نازل شده بود، تلاوتی شیطانی و دخل و تصرفی ناروا داشتند و یهود در هر دوزمینه از شیاطین پیروی کردند و حق را فروهشتند و باطل را برگزیدند) ۱۳

۵. محمد جواد مغنیه، نویسنده تفسیر (الکاشف) می نویسد:

من در فهم این آیه متحیر بودم تا این که با سخن مفتی موصل علامه عبیدی مواجه شدم و آن معنا را پسندیدم.

عبیدی می نویسد:

در زمان حکومت سلیمان، پادشاه بابل چشم طمع به بیت المقدس مرکز فرمانروایی سلیمان داشت. دومی کار آزموده را بدان جا فرستاد تا با اظهار پاکدامنی و تقوا مردم را بفریبند، به مردم سحر می آموختند و می گفتند ما وسیله آزمایش شما هستیم و هدف اصلی آنان، ایجاد فساد درمی ان مردم بود. ۱۴

علامه قاسمی، صاحب تفسیر قاسمی نیز نظیر همین نظریه را پذیرفته است. ۱۵

۶. برخی نیز بر این باور هستند که داستان هاروت و ماروت یک داستان نمادین و سمبلیک است و واقعیت خارجی نداشته است!

دیدگاه درست

دیدگاه درست که مستند به ظاهر آیات و تصریح روایات نیز هست، چیزی است جز آنچه یاد شد. زیرا بر اساس قراءت مشهور، از ظاهر آیات، استنباط استفاده می شود که آن دو، دو فرشته بوده اند که به صورت انسان در میان جامعه ظاهر شده و جهت آزمودن مردم و جدا ساختن شایستگان از ت بهکاران، به ایشان سحر می آموخته اند و یادآور می شده اند که این سحرآموزی، وسیله ای است برای آزمایش ایشان.

این معنا را با تفصیلی بیش تر، می توان از روایات معصومان (ع) نیز استفاده کرد.

از امام صادق (ع) نقل شده است که فرمود:

(هاروت و ماروت دو فرشته بودند که به مردم سحر می آموختند، تا مردم بتوانند سحر ساحران زمانشان را باطل سازند و با این حال به مردم گوشزد می کردند که این دانش هر چند برای دفع

زیان و ابطال سحر ساحران است، اما می تواند خود در جهت سحر به کار گرفته شود و این چیزی است که عامل امتحان و آزمودن آنان می باشد! گروهی این دانش را از آن دو فرشته آموختند و به جای باطل ساختن سحر دیگران، خود به ایجاد جدایی میان زن و مرد روی آوردند. ۱۶

از روایت دیگری در این زمینه استفاده می شود که برخی از مردم زمان امام، بر این گمان بوده اند که (هاروت و ماروت) با این که دو فرشته بوده اند، با سحرآموزی به مردم مرتکب گناه شده اند. ولی امام در ردّ این نظر فرمود، هاروت و ماروت دو فرشته بوده اند، ولی گناهی مرتکب نشده اند، زیرا به تصریح قرآن فرشتگان معصیت خدا نمی کنند. ۱۷

بسیاری از مفسران و محدثان این معنا را برای آیه پذیرفته اند و با اندک اختلافی که در برخی از زوایای موضوع دارند، به اتفاق پذیرفته اند که آن دو، فرشته بوده اند و سحرآموزی آنان به مردم، جنبه آزمون و ابتلا داشته است.

این نظریه، هم در میان عالمان امامیه با حسن قبول رو به رو بوده است و هم در میان عالمان اهل سنت که از آن جمله هستند:

شیخ الطائفه طوسی، سید مرتضی، ابوالفتوح رازی، شیخ طبرسی، شریف لاهیجی، جلال الدین دوانی، علامه مجلسی، شیخ بهایی، علامه بلاغی، علامه طباطبایی و... از میان عالمان شیعی. همچنین محمد بن جریر طبری، ابن کثیر، جلال الدین سیوطی، نیشابوری، بغوی، زمخشری، بیضاوی، آلوسی بغدادی، فخر رازی، طنطاوی، مراغی، عبده، وهب الزحیلی و... از عالمان اهل سنت.

فلسفه وجودی هاروت و ماروت

در صورتی که نظر یادشده را بپذیریم و بر این باور باشیم که هاروت و ماروت دو فرشته بودند که سحر را به مردم می آموختند، این سؤال مطرح خواهد شد که اصولاً چه حکمتی در این امر وجود داشته است. آیا این صحیح است که خداوند، خود سحر را از طریق فرشتگانش در میان مردم نشر دهد! و آنان را در معرض گمراهی و فساد قرار دهد!

آنچه از مضمون آیه و منطوق برخی روایات استفاده می شود این است که در آن عصر، ساحران زیاد شده بودند و از این راه، هم سلامت و امنیت اجتماعی مردم تهدید می شد و هم اعتقاد و دیانت آنان، زیرا ساحران با ایجاد اختلاف و بدبینی، نظام زندگی مردم را مختل می کردند و با انجام کارهای خارق العاده، موضوع معجزه را در ذهن مردم دگرگون ساخته و شک و تردید درباره حقانیت دلایل اعجازی انبیا پدید می آورند، زیرا مردم با دیدن کارهای آنان به این پندار می افتادند که ممکن است معجزات نیز از این قبیل باشد.

از این رو خداوند، دوفرشته را به صورت آدمیان برانگیخت و به آنان سحرآموزی، تا هم راه ابطال سحر را به مردم آموزش دهند و هم نشان دهند که میان سحر و معجزه فرق بسیار است. چه این که سحر ابطال پذیر است و از راه فراگیری می توان بدان دست یافت، ولی معجزه نه قابل تعلیم و تعلم است و نه ابطال پذیر. ۱۸

اما این که آموزش سحر یا روش ابطال آن می توانست خود وسیله گمراهی و سوء استفاده کسانی باشد، چیز شگفت و تازه ای نیست زیرا بسیاری از دانشهای تجربی و حتی ابزار زندگی این ویژگی را دارند که می توانند در کنار کاربرد درست و سازنده، کاربردی ویرانگر و خطرآفرین داشته باشند، و با این حال وجودشان بیهوده و زیانبار شناخته نمی شود. چنانکه شناخت مواد شیمیایی، هم می تواند مایه ساختن داروهای شفابخش باشد و هم می تواند وسیله تهیه سمّ قرار گیرد!

پس اصل آموزش سحر به انگیزه صحیح، کاری است حکیمانه، بویژه که در آیه به این نکته تصریح شده است که (وما یعلمان من أحد حتی یقولوا انما نحن فتنه) فرشتگان به هیچ کس، سحر نمی آموختند، مگر این که به او یادآوری کنند که مایه آزمون ایشانند.

نظیر این استدلال که یادکردیم در روایتی از امام صادق(ع) نقل شده است.

و در این زمینه که شناخت سحر و روش آن می تواند انسان را در بازشناسی معجزه از سحر یاری دهد، به سخنی از شیخ بهایی اشاره می کنیم که می نویسد:

(اگر انگشتان دست، به هم چسبیده و در کف دست جمع شده باشد و از میان آنها آب بیرون آید، احتمال سحر می رود، ولی هرگاه انگشتان از هم باز باشند و از میان آنها آب بجوشد، در این صورت احتمال سحر نمی رود و معجزه است و این چیزی است که آشنایان به صنعت سحر، بدان آگاه و معت رف هستند.) ۲۰

اسرائیلیات در داستان هاروت و ماروت

چنانکه گفته شد، دست دروغ پردازان از دامان قصه هاروت و ماروت نیز کوتاه نمانده و در آن نیز تحریفهایی صورت داده اند که متأسفانه این نقلهای تحریف شده، هم به برخی متون شیعه راه یافته و هم متون اهل سنت، با این که انتظار آن می رفت که با روشنگریهای اهل بیت و تفسیرهای آنان و تعیین اصول و مبانی تفسیری از سوی ایشان، این گونه نقلها به منابع حدیثی و تفسیری شیعه راه پیدا نکند.

خلاصه این نقل چنین است:

فرشتگان به خاطر فسادگری آدمیان، برخداوند خرده گرفتند که چرا چنین موجود فسادگری را آفریده است! آنان از خداوند خواستند تا عذابی نازل کند و همگان را نابود سازد. خداوند برای اثبات نادرستی پندار آنان، از فرشتگان خواست تا دو فرشته را به نمایندگی برگزینند و آنان هاروت و ماروت را برگزیدند.

خداوند آن دو فرشته را به زمین فرستاد و صفات انسانی به ایشان عطا کرد؛ آن دو در زمین با زنی زیبا صورت، روبه رو شدند و دل باختند و حاضر شدند که برای هم آغوشی با او، هم مشرک شوند و هم شراب بنوشند و هم قتل نفس کنند و در آخرین مراحل به آن زن دست نیافتند و او از دید آنان پنهان شد.

خداوند بر این دو فرشته ندا داد که شما در یک نیم روز، چهارگناه بزرگ انجام دادید: بت پرستی، شرب خمر، قتل نفس، اهتمام به زنا؛ پس چگونه برآدمیان عیب می گیرید و خود را منزه می دانید.

از سوی دیگر خداوند آن زن را به صورت ستاره زهره، مسخ کرد. زیرا نام آن زن نیز (زهره) بود و آن دو فرشته را مخیر ساخت تا یا عذاب دنیوی را تحمل کنند و یا کیفر اخروی را، آن دو عذاب دنیا را برگزیدند و از این رو درچاه بابل همواره معذب می باشند. ۲۱

(سیوطی) در کتاب (الدرالمنثور) این روایت را با اسناد مختلف یاد کرده و حدود بیست و چند حدیث برای آن آورده است! و قبل از او، طبری، بغوی وابن کثیر نیز این روایت را آورده اند. تفسیر قمی، این روایت را به امام باقر(ع) نسبت داده! و در تفسیرهای عیاشی، مجمع البیان، صافی، نورالثقلین و برهان نیز عین آن نقل شده است.

اما همه این منابع، بدون نقد و ایراد، از روایت یادشده نگذشته اند، بلکه فردی چون ابن کثیر آن را از روایات اسرائیلی دانسته است. ۲۲

بیضاوی آن را ساخته و پرداخته یهود شمرده است. ۲۳

علامه طباطبایی به خرافی بودن این نقل تصریح دارد. ۲۴

نیشابوری و فخررازی آن را بیگانه با کتاب خدا دانسته اند. ۲۵

کسانی چون قاضی عیاض ۲۶ ابوحیان دربحرالمیحط، ۲۷ شهاب عراقی، ۲۸ صاحب کنز الدقایق ۲۹ هر یک به گونه ای روایت یادشده را نادرست شمرده اند.

نادرستی و بی اعتباری این نقل، هم به سستی سند آن باز می گردد و هم به نابسامانی و غیرعلمی بودن محتوای آن، به دلیلهای زیر:

یک: اعتراض فرشتگان به خلقت آدم، مربوط به آغاز آفرینش است و نه پس از آن و در عصر نوح یا سلیمان یا ادریس.

دو: اعتراض فرشتگان می توانست به آفریدن موجودی با خصلتهای انسانی باشد و نه صرفاً موجودی زمینی. در این صورت بخشیدن ویژگیهای انسانی به آن فرشتگان، ردی برآنان نبوده است بلکه تأییدی است بر فسادانگیزی این موجود، با این خصلتها و لزوم عذاب و نابودی آن! ثالثاً: مسخ شدن آن زن به صورت ستاره زهره، سخنی غیرعلمی است زیرا مناسبتی میان یک انسان و کره عظیم فضایی نیست!

با این همه، برخی عالمان چون احمد بن حنبل سعی کرده اند تا این روایات را توجیه کنند و به شبهات پاسخ دهند! درحالی که تلاش ایشان، عقیم و بی نتیجه بوده است. ۳۰

برخی دیگر، احتمال داده اند که این روایت، دارای بیان رمزی و عرفانی باشد، با این بیان که آن دو فرشته به منزله دو انسان عالم عامل کاملند که از ملکوت قدس به جهان لذتهای مادی سقوط کنند و به انگیزه فساد با فردی جاهل و ناقص همنشین گردند، اما آن فرد ناقص، از علوم و کمالات بهره مند شود و اوج گیرد و چون ستاره درآسمان فضیلت بدرخشد، اما این دو موجود قدسی، همچنان در حسیض بمانند. ۳۱

فیض کاشانی در تفسیر صافی، نخست به تضعیف حدیث پرداخته است و روایاتی را از امامان (ع) که بر نادرستی محتوای حدیث دلالت دارد، اما در پایان در پی آن است که میان روایات یادشده با

حدیث به گونه ای جمع نماید و راه را در تأویل داستان هاروت و ماروت جست و جو می کند و می نویسد:

(ممکن است منظور از دو فرشته، قلب و روح باشند، زیرا آنها از عالم روحانی فرود آمده اند و در دام تمایلات دنیوی مبتلا هستند، شراب غفلت نوشیده اند و بت هوا پرستیده اند و اندیشه نصیحت گر خود را کشته اند و به نوعروس زیبای دنیا دل بسته اند، اما دنیا چونان ستاره زهره از آنان گریخت و...) ۳۲

آلوسی در روح المعانی نیز تلاش کرده است تا تأویلی دیگر برای داستان یاد شده جست و جو کند. ۳۳

فخررازی از منکران حدیث یاد شده است، ولی شگفت است که شیخ بهایی بر فخررازی و همه منکران حدیث، عیب گرفته و انکار آنان را بیجا شمرده و با ادله سه گانه تلاش کرده است تا درستی حدیث را به اثبات رساند. ۳۴

نقد داستان اخیر

کسانی که داستان یاد شده را افسانه شمرده اند به نقد آن از ناحیه سند پرداخته و گفته اند دربرخی از نقلهای این داستان، عبدالله بن عمر از کعب الاحبار، نقل حدیث کرده است و نه از پیامبر (ص) و این می تواند قرینه باشد براین که در اصل، عبدالله بن عمر، آن را از کعب ال احبار دریافت کرده و روایت اسرائیلی است. ۳۵ و اما در نقلهای شیعی، هر چند این حدیث به امام باقر (ع) استناد شده است ولی راوی حدیث که (محمد بن قیس) می باشد از نظر رجالی محکوم به ضعف است زیرا وی از راویان مردد میان ثقه و ضعیف است و شخصیت او در این نقل مجهول می باشد. ۳۶

از نظر محتوا نیز، داستان مخدوش می باشد چنانکه دربرخی روایات از معصومین به این نکته اشاره شده است که چون در حدیث نسبت گناه به فرشتگان داده شده، نمی تواند حدیث صحیح باشد. ۳۷ برخی احتمال داده اند که ممکن است روایت نقل شده از امام باقر (ع) از روی تقیه صادر شده باشد. چه این که ناقل حدیث (عطاء) می باشد و او از امامیه نبوده است و از این رو بعید نمی نماید که امام، متناسب با مذهبش به او پاسخ داده باشد. ۳۸

آنچه از مجموع آرا می توان نتیجه گرفت، این است که تفصیل داستان هاروت و ماروت آن گونه که در این نقل رسیده است، قابل اعتماد نمی باشد، زیرا هم ضعف سند وهم مخدوش بودن محتوا وهم غیر عملی بودن آن، حکایت از ساختگی و اسرائیلی بودن آن دارد، چه این که بسیاری از جاعلان حدیث، معتقد بودند که آنچه باعث پند و موعظه مردم نشود، جعل آن اشکالی ندارد و اگر دیده می شود که در نقلهای موعظه ای، روایات ساختگی بیش تر به چشم می آید، راز آن در همین نکته است.

۱. طباطبایی، محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، اسماعیلیان، ۱/ ۲۳۴.

۲. گنابادی، سلطان محمد، بیان السعاده، تهران، مطبعه دانشگاه، ۱/ ۴۳.

۳. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان و روح الجنان، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۸۳ / ۲؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۳۴۲ / ۱؛ نویا، پل، واژه‌های دخیل در قرآن، تهران، ۲۸۵ / ۱؛ خزائلی، محمد، اعلام القرآن، تهران، ۶۵۵؛ نیشابوری، محمد بن حسن، غرائب القرآن و رغائب الفرقان، ۳۸۷ / ۱؛ فخررازی، محمود بن عمر، مفاتیح الغیب، ۲۲۰ / ۳؛ زمخشری، محمود بن، الکشاف فی تفسیر القرآن، قم، نشر ادب الحوزه، ۱ / ۱۷۲ .
۴. خرمشاهی، بهاء الدین، قرآن شناخت، تهران، طرح نو، ۲۳۰؛ خزائلی، محمد، اعلام قرآن، ۶۵۵؛ نویا، پل، واژه‌های دخیل در قرآن / ۴۸۰.
۵. نویا، پل، واژه‌های دخیل در قرآن / ۴۰۸؛ خزائلی، محمد، اعلام قرآن / ۶۵۵.
۶. رازی، ابوالفتوح، ۳۸ / ۲؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، ۳۴۲ / ۱؛ زمخشری، الکشاف، ۱ / ۱۷۲؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱ / فخررازی، محمود بن عمر، مفاتیح الغیب، ۳ / ۲۲۰.
۷. آلوسی، محمود، روح المعانی، ۱ / ۳۴۲.
۸. همان و رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۸۳ / ۲؛ فخررازی، محمود بن عمر، مفاتیح الغیب، ۳ / ۲۲۰؛ بیضاوی، تفسیر البيضاوی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱ / ۱۲۸.
۹. آلوسی، محمود بن عمر، روح المعانی، ۱ / ۳۴۲.
۱۰. نویا، پل، واژه‌های دخیل / ۴۰۸.
۱۱. رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۸۰ / ۲؛ موسوی، سید مرتضی، امالی، قم، مکتبه آیه الله نجفی مرعشی، ۷۷ / ۲؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۵۶ / ۲۷۱.
۱۲. قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۵۰ / ۲؛ آلوسی، محمود، روح المعانی، ۱ / ۳۴۳.
۱۳. طباطبایی، محمد حسین، المیزان، ۲۳۹ / ۱؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱ / ۳۳۷ و ...
۱۴. مغنیة، محمد جواد، الکشاف فی تفسیر القرآن، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱ / ۱۶۱.
۱۵. قاسمی، تفسیر القاسمی، ۲ / ۲۱۰.
۱۶. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی، تفسیر الصافی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱ / ۱۷۲؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۵۶ / ۲۶۶.
۱۷. موسوی، سید مرتضی، امالی، ۲ / ۷۷.
۱۸. نیشابوری، غرائب القرآن، ۲ / ۳۹۲؛ فخررازی، مفاتیح الغیب، ۳ / ۲۲۰.
۱۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۵۶ / ۳۲۰؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱ / ۱۷۰.
۲۰. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ۶۰ / ۴۰.
۲۱. فخررازی، مفاتیح الغیب، ۳ / ۲۱۹؛ دمشقی، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱ / ۲۰۶؛ سیوطی، الدر المنثور، ۱ / ۲۴۰؛ رازی، ابوالفتوح، روض الجنان، ۲ / ۸۰؛ میبدی، کشف الاسرار ۱ / ۲۹۵؛ و ...
۲۲. دمشقی، ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ۱ / ۲۰۶.
۲۳. بیضاوی، محمد حسین، المیزان، ۱ / ۱۲۸.

٢٤. طباطبائي، محمد حسين، الميزان، ١ / ٢٣٩.
٢٥. نيشابوري، غرائب القرآن، ١ / ٣٩٢؛ فخررازي، مفاتيح الغيب، ٣ / ٢٢٠.
٢٦. آلوسي، محمود، روح المعاني، ١ / ٣٤١.
٢٧. همان، ١ / ٣٤١.
٢٨. همان.
٢٩. مشهدي، محمد، كنز الدقائق، قم، مؤسسۀ النشر الاسلامي، ١ / ٣١٠.
٣٠. دمشقي، ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ١ / ٢٠٦.
٣١. مجلسي، بحار الانوار، ٥٦ / ٣١١.
٣٢. فيض كاشاني، تفسير الصافي، ١ / ١٧٣.
٣٣. آلوسي، محمود، ١ / ٣٤١.
٣٤. فيض كاشاني، تفسير الصافي، ١ / ١٧٣.
٣٥. دمشقي، ابن كثير، تفسير القرآن العظيم، ١ / ٢٠٧.
٣٦. بلاغي، محمدجواد، آلاء الرحمن، ١ / ١١٢.
٣٧. فيض كاشاني، تفسير الصافي، ١ / ١٧٢.
٣٨. مجلسي، محمدباقر، بحار الانوار، ٥٦ / ٣١١؛ بلاغي، محمدجواد، آلاء الرحمن، ١ / ١١٢.